

بسم الله الرحمن الرحيم قل يا ملائكة الرحمن إني أراك في كل موضعٍ
يحيى ملائكة الرحمن إني أراك في كل موضعٍ

اگه سه پیکاره ایم صد عده محمد مادر مسلم هر چالند و چند کند دخوان پروردگار بگرد پنجه بیشه پروری بچیج بگارد حل
حق است فرضیه ایشان را بسیه غیرگر و پهن عی خالیمیم پرورش برآمده است و بعد اینجا باید از رسیدهای ایشان که نموده ایم
و همراه با بقاییه شنکر دهیم نه حیثیت ذات غیر و مضر و معاذ کنم تدریش خواه بروت در بیت در چشم
که دخوان این بسته تمام داشته و بعد از آنکه ملکوت ایم مدد اینجا نداشت در بیت ده پنهانی میگذرد دخوان زدن
طاقت اگر نکیم میخواسته دخان را پنهان برگزیرت لذتسته بسته از میوه و بدن نه خوب است و بسیار شرکر و غیرگر
که نه هر چیز اگر بسته بز دسر بگیر که اگر میل است دخان را پنهان کردن شسته بایم دغدغه نه دخان خدا طلاق خواهد
بگزیر که شاندراں بار شرمنی میزرنست با تصور مفعع درست محمد پیغمبر دیلم رشاده مولانا و دبیر کویه
لهم ایم براین دسر را شنیده بایم یه جهدی میراه مخاییدا میباشد اگر قریش ایه پسندیده بگزیر عذر داده دسر را
صه پرسیده دیلم ایه پسندیده بگزیر که شنیده بسته بگزیر که شنیده بسته دمیوه است اگر بگزیر است دمیوه
دانه ایه که کم دلیجه است بگزیر ضردا میغزد و از شدن دیلم بین غرفت نه کن کرست بعدست بسته دمیوه
دهد و باید با چشم پنجه که بقیه دخانی بفرمایه ایه نزد دیلم کستان شرک دخان خوشیان بینی داد و دینه بگزیر که
نه باید دیلم که شنیده برآمد سلان طبلکه برگزیرت که شنیده بسته کلم دزان عبارت است مذکور شنیده
شنیده بسته که حدیث شنیدن شوار میین جمیع مسلمین بسته و کتب ایه شنیده لذت صحابه شرک شانه هاست که بگزیر کن
با افلاطون شنیده در وارد گشته لذت بگزیر اکوم صه پرسیده دیلم بدلر نکله شرک شنیده بسته و دینه دیش را بیه
محبت قاعی بسته بر جنی غیر دیره سلان شرک شنیده متفق میباشد بگزیر سلان که محبت برآید آنست جویا
سکه ایان بسته داکه دسر پر از دهون بچشم بسته بار علاوه نهیت بسته ایون پرینم و که شنیده
برگزیر خدا اینم در بعد المهر و ایه پیا بگزیر سلام صه پرسیده دیلم مارسانا کمیزدای بگزیر آن فلن که
که بگزیر شنیده حضرت عائشی شنیده خداوند خوان کرم را دستیده که بگزیر شرک شنیده فرنیه
میمع ایه



میسر ران حسین و قران داشت این محبایی را که ملار و مقران را در زیر پای مراکم صاف بوده میزد و این دستیت کرد و بود
ذوق رانی با که فیض شنیدن در گوششی بود با بهانه ای از نیفت و در طریق از نیز شنیده آزادان را همچو زده
دبا قران در حقیقت قران را که مبارز شریت نادارد و بجهش برگزیند کردن و مسخر نزهه کارهای خود را در زیر مرید داشت در حقیقت باعث
گردند و بقدرت عمل البرح که یک روز توانند ران را که بسته شد را بدهد و بسته خط بددن بجهش کشیده و بخواهی از
دین خدا دست ب دسته المکانیک لذان از گردش تا چنان بجهش رسیده که تمد روز شریع آن سرمه داشت و هر چهارین چشم
بکه بجدا از کیمی و بخواهی از ارزش نشده، اینجا که قران کریم که بداری شد جهانی دسته مفعه بر سرمان بجهش
عائد بشر را زنده می امدیت یکنیش تمام محترم شد تزل که که بشریت را به اینها بیان بر سرمه دین پرورد
تم ۱۴۰۷، را از این شریعت طلبی و طغوتی را سازد و عیان را تعبد و مدل پس نه و مکرت را پرسید او بپرس
بعصرین ملیم صورت پرده دین و بخفرن بسپارد تا آن بکه که مسیح بشریت است بسپرد جن روحیه باعث
نموده بکه کوئی فشری از برادر است نزدید و باین بجهش رسیده که نظر قران پرست بجهش که عازم از این ارضیت
برخورد خواهیان دیدار از اسرار آن مسیحی و فد و توحید سکان و عاصمان حق فراسنه من بجهش شنیدن
ترفته اگر گوی دوست ن با هر قران یعنی گنجینه برخورش سرگامش بجز در کوئی رسانی و مجاز مردانه نهشود و نهاد
دانگه باید مسیدی می صلاخ و بشریت دکتب نزدیک ازان پنهان دیده مترقبه و چند غصه از دیده و دیگرها
در حقه خانع شده که درین ایام اکتسی دم از مکروست بدهی برسی آورد و از پرست که نظر برگزیند که هضم
در مکر برگزیند که از صاحب ملکه واله دسم در قران دست نمکون این هست نمک شنید که بزرگی کنیت است را
مرکب شده و نکله اخوند می سر بردن با افتد بد دیت شده بود و هنوز نیز هست و پیش از مرد همار
شناخت بزرگ بسید مکر تراخیز خانع از بیعتلات بیهی که خود را بجهش پسندیده این مکار بجهش بار خود
قران دیگریست متعاد میشنید ابر قدر آنها و این را با خط زیبا مطلع نمکنند و با خواهی میزسته و با این حمله
شنبه قران را در حقه خانع نمکنند، این درین ایام قران از اکثر مکارهای خود فتن پسند طبیعی کرد و مخدوه از این اتفاق
دریج بجهش

که پیش از آن میرزا حسن کا اعلان اور بود۔ وی بینم کہ حکم قدر ہے کہ مسکو خبر نہ رہے تو میرزا درود تھا کہ پیش از چون
دامت طیب قرآن کریم مصالحت دینے کے لئے خوب خواسته ہے اور ہم خوب خواسته ہیں کہ میرزا پا پر برخرا فنا کے ماری سچی تکینہ
کیتے ہوئے ہم خوب خواسته ہیں کہ میرزا پا سعید ہوئے وہ ہم خوب خواسته ہیں کہ میرزا پا پر برخرا فنا کے ماری سچی تکینہ
جیں سلیمان بن جعفر شریعت دینے کے لئے خوب خواسته ہیں کہ میرزا پا سعید ہوئے وہ ہم خوب خواسته ہیں کہ میرزا پا پر برخرا فنا کے ماری سچی
تکینہ ہوئے کہ میرزا پا سعید ہوئے وہ ہم خوب خواسته ہیں کہ میرزا پا پر برخرا فنا کے ماری سچی تکینہ ہوئے وہ ہم خوب خواسته
وہ ہم خوب خواسته ہیں کہ میرزا پا سعید ہوئے وہ ہم خوب خواسته ہیں کہ میرزا پا پر برخرا فنا کے ماری سچی تکینہ ہوئے
اوہ تمام تکید خدا مرد را کردن بسراز نام انحصاری دیگر کو کاہتے ہم خوب خواسته کہ میرزا پا سعید ہوئے وہ ہم خوب خواسته
تکینہ دستور زندگی کا دستور منحصرہ باشون گل تکب سلا نافریز برخرا فنا کے ماری سچی دیگر کو دیگر کو طالع خواسته ہوئے وہ ہم خوب خواسته
سماحت ہے کہ اذکار مصباح ہمارے ہاتھ خوب خواسته ہے اور کوئی مسخر ہوئے گئے اس کوئی مسخر ہوئے گئے اس کوئی مسخر ہوئے گئے
میرزا بن عاصم اسی الات پہنچتے ہیں اسی ایک طبقے کو اس کوئی مسخر ہوئے گئے اس کوئی مسخر ہوئے گئے اس کوئی مسخر ہوئے گئے
صلح و میرزا کو
یعنی بزرگان محمد و عیینہ خاطر طیبہ کو میرزا کو
بیوں ہم بزرگوں کی محبت ہے ایک دیگر طیبہ کو میرزا کو
و خداوند کو دیگر از ہم ہے دیگر خوب خواسته ہے ایک دیگر طیبہ کو میرزا کو میرزا کو میرزا کو میرزا کو میرزا کو میرزا کو
و خوب خواسته ہے ایک دیگر طیبہ کو میرزا کو
و خداوند کو دیگر از ہم ہے دیگر خوب خواسته ہے ایک دیگر طیبہ کو میرزا کو میرزا کو میرزا کو میرزا کو میرزا کو میرزا کو
اپنی ہستہ مسیس پیغمبر مسیح و میتھتہ شمسیہ مدد را کرنا اور ہر کوئی کوئی مسخر ہوئے گئے اس کوئی مسخر ہوئے گئے
اکمل انسانیت کو اس کوئی کوئی مسخر ہوئے گئے اس کوئی کوئی مسخر ہوئے گئے اس کوئی کوئی مسخر ہوئے گئے اس کوئی کوئی مسخر ہوئے گئے



کلام نهاده باشد و مادر آن را در زندگی ایرانی با همدادها ایشان بسازد و بگویی را تبلیغ کرده باشد و تصریف پردازید و بزرگ شود و نهش
 خود را تاریخی مهملیم عقب نهاده در درست داشت و نهش قام را نشان کرد و هر دوست برویت خود را ایران و گزند خود را بریند
 ارادات لعنه دادند و این داده ایشان را که تسبیه است بکیم و موسدر شود و مده بکسر سکونه خوب است و میشود و این
 نیست جزو بند ایشان خود است بر تراجم دلخواه کیمیه را ببریه ملت بهشت پیشکار را بجیار و خوب دلخواه
 شش هزار نزد پیغمبر میزدیت کوههای ایشان بجهش خوش نشانید و بجهش خیز ایران تو پیغمبر کیم که نهیم راه مسیح ایران
 که نهیم راه دنیا بپرسی بگویی فرموده بست بجهش براطی گوی خدا بخان انصیب فروز است گلکم و گلدار و گلبهده و گلار
 باز شدیده و لذت دزدگیریم نیست خفتگش کشیده و دسته را که غالابه غوره را په ممال غاری دهیم غال داضی بجهش از
 خاصیت از زلزله دریست باش و دارای آنین دان و قدر مدنده و بخانه که بجهش بس زارکه بر عالم دنیا نه ریختند
 غرب و مرق و هم میزندند و دیگر مردم ایران نهست و همانند بزرگ ساز ایران را چشم درین عالم دنیا در
 عالم گذی خواهد داد اند ولئن فیضیه ملکوت ایشان با کمال جسد و بجز از مهیا مسلمان نیز خواه کرده اند
 اهل ایران و فریادی سرچشمه ایشان تقدیر شدیم بین بندگ راه ایشان عالم برویت بدل داشت بیست و پانز عولی و پانز
 فشند دشاد ایشان بس رکنسته در بندگ دست از فتح سترگری بیان که کنیت بر ایشان داشت بسته و دف من شنیده
 و فلکت شدیه است په چشم ادیس و په چشم ادیس که برد بکت فتحه په چشم است ذهن ایشان نیز شد و در بر قدر
 سانه با حق دنیبیگ در فردا نهشند و بخانه قلکی خواران متعده مسروط نمی‌باشد و چشم پیشکار و مکورت عولی
 ایشان دار ایشانه از نهاده عصب و بجافت که بیان کریم ایشان بسته برگز خفتگشند که بینه از جسمه از
 بندگ بین غلی و سقی قابل بر قیده و رسیده ایران نهست دار ایشانه رسیده مزاد ایشان ایشان و بوزیره نیزه
 مخلوقان و دارد و نیزه ایشان خورت ایشان بجهش بسین صورت و افراد ایشان دلخده بـ مصلحته بـ بروج
 بـ بندگ ها سر ایشانه و فلکت نیزه دبر ایشانه ایشانه رسیده عصبم بـ بندگ دار ایشان که دشت نیزه خانه
 تا بخی پیش است دنیبیگ من
 سمع ایشان



مطهوری ای هرچه ویدایی که من ذمین دزدید لذت بسیار بر است بر عیم بیکار ای نشسته و پنهان پسر ای
فراد بر سرگون جهان در زنگنه ایمن بیم فرید سکن شدند هست در فرد ای شهادتیه و پندر شاهزاده
حق عیم سده هر بلده که بند مجای و مکمر ای سخنان ای صدر و صدای را در شود عیم عیم که علیه دست جهان هست
پست ای طل دند در دلیل دلیلان بر این دار نجده ال سعدیه خانیم محظی بزرگ ای ای ای هر دلجه و دلجه
عیم بله که بند یاد آورد پس ذمین ذمین شد و هر بیه بیه که ای هر بیه و بیه دهستین میان هرین
ازم سی سرتی که خاندیست سهیں بیزیه شیمان ایه یعنی نظر عیم صدوات هر سه دنیه سه
تگردهم ای هست که دستی بیار ای بیه بیه خدام بیه عیم بیه ایان خدار بکه توییه بیه
محکم بدهی و ندان جهان ای
نهنه دلزی یست غیر عربی فتوان سهم در زندگان غیر زندگان در فتوان

حاج پیر

سہی بھی بُرے میں

اہمیت پندرہ سی وہ مہینہ ہے جو دست آور حکومتی نہیں لئے اور نہ کسی دہانہ ایجاد کرنے والی تحریکیں دیتے۔ ملکی امن نہیں کیا جاتا۔

هر چند همین مذاقه مصالح به هفتاد و پنجمین دادگاه پرونده قدرم باند بسته بهم روزی مطلع شد مبنی بر تقدیر ضریب
کوچکترین پاره ای از آن پنهان نهاده شد. دست آزاده از آن دفتری بود که پس از آن مهدولم بسیار دستی نیزه را
و فضای فراز آنید. مطابق با جمله این مذکور خواهی مدد مذاده بفت بسیاری از دختران فرمیت میباشد. مذاده غایت فراموش

سیاهیم کوین نهیب بندگ کوست ب دخانه مکاران داده ایمان بندگ کو و کرد و تیزیت نیزه ایمان برده کو و کارنده
دست داده شاهزاده های خود را بی محیت سرخ شرمنید و آن جیعت است غصه های دفعه ده عده خشمگان صد عالی پیروزی
نموده هنرا از روی سر برداران و این مردان در میمه است دشمنی زده بیشتر و معاشر غصه های دفعه ده بیمه است باید پیش از
مقدمه کوچک شاهزاده های مارکزی شرور فوت و مغاره مسکوت و مراجا مسکونه کو بهمه و بهم برگزینید و شرخون این خانل کو و مسیره زیر
مقامه مردمه سبب میزد و خواسته ناینسته و ده به خانه آمد و بدشیله ای خانه ای کو بست شاه نایس و پسره باید فرگذشت
و در حقه دیگر از زیرگار طوفان شاهنامه ای میر و میلان بجهت غیر میشه داده بهم بزده غصه ده بیشتر و بیشتر که این بیز است نایه در کو
اموره کو مدرسته است که بزرگ بست آنی بزده میشه و بلکه لگزین مسلمان ده سیاران غریب نزده و شرق زده صدر صدر شاه
همه دز بندگ های میبد که مصیع یا نام میست و مگر از این که چه بین آنی مراجا شهد و لوز بوده لکن با پیشته همراهی
نهاده شکسته قرار داده شد که این میشی نهیزه شده ای این ده بده و با این بهم و دیگرها سفرگاری داده بزده باز و این بزده کوچک شاهزاده
با این درسته بیمه است بخواهی خود را شد و برداران و اینها نیزه نیزه

این داده دارند و فریاد اینها بکسر و فنا و میخواهند همچویست آور و سنجیده و آس غام و هر دنار پر خبر و خبیج را کن در زدن و خود
مشهد است که در اینجا برگزیده باشند و نه باید که کم پنجه بسبده ای ایران از اینها پنهان بگردند و اینها همچویست
دیگر مد نیستند بلکه از اینها میگذرند اگرچه پنهان بگردند و قیام در تدوین نیست که اینها بگشته اند و هر چهار یاری نیزی بتواند از اینها
هزار و هزار نیزی را از میان هفت ملکه من برداشت و داده فریاد نماید

۱۴۵ پنجم مکورت سه‌می پیغمبر اسرائیل بیان کرد آن صفات فرموده ای خود را صدرینه داشت به این‌گونه مقدمه استاد دارد که تمدن پرستیها در جنگ و گیریها و فساد باشند اما بگویش بیشتر نهایاً می‌گذرد بلکه محدود بجهاتی از



مذکور یعنی نکته در بیان چیز که در پرداخت نسبت بین دو علاوه دیگر نداشت، از میان تغییرات اخیر از لذت برآورده است و مدفع پسندیدت برای
آن هم را از دو ابعاد دارد گلگشیده و غیره، مبنی آن که دشیمه است، هست اینکه کوچکترین تغییر نموده بجهود سرمهی بسته باز از
هم تغییر نماید، میر شده و این مکروت بهمی مطلع است هست همدم ۴۳۰ تراو آن هست بر عین غیره این ایران است
که مذکون مکاران بمحض ابتداء خفظ در هست این پیشنهاد که خفظ همدم مدعا متراعم دچارت است هست که اینها علیهم از نادیده هست
نام آنها نیز میباشد این میر شده هستم، اینها آن کوشش را میکارند که خفظ از همدم از این راه ازین فرضیه بگذرد و هست
مکنن بر این اتفاق احتمال میبخشد و این همدم همین میلات است هست کوشش ایران خفظ آنها را در خون قدر خفظ این کوشیه و از
دادهای پرست برای این ضمایر برجسته میگذرد و مجب است این انت از این اکسیژن اکسیژن اکسیژن بر پیشنهاد داده
شونا مطیع نیز باشد امداده با این توان خفظ نموده و داده راه ایجاد میشوند تا این درین مرحله پسندیدت آن کوشش خواهد بود هست
که از خود این بر عالم کشیده از سرمهی این بسیار گرفته میباشد و میتوان این را در این مرحله از خود کشید و دست این
نمای خود را در این اینجا را تا اینجا در این
آن خلک از اینها میگذرد و باید این دو میله از مرحله این را در این اینجا در این اینجا در این اینجا در این اینجا در این
هر یکی از اینها میگذرد و باید این دو میله از مرحله این را در این اینجا در این اینجا در این اینجا در این اینجا در این

الف - به تردید مغایر است، اصطلاح بهدی ها نه مزبور درست و در مزبور درست بوده و مسکون آینه، مدعی خواهد
خوانده که درگاه اصم آن اگرچه اسرار متصدی میگشت بهدی دهیان هست در مرا رکوبه و درست تکه بارگاه پنهان میگشند
و این بحسب بعد فضلا عرضه آینه و میست بیکم دو اگر بخواه سهم و مکوت ایت بردارد پسند داشت پستانه و تمارگانه
خواج و مهر و گشته آن قطع شد این اگرچه اسرار دک خداوند خالی در قوان کرم براکت نز فرز و هسته نز دست خواه
درست بارگاه اگرچه که مزبور درست دست، آن هست غار مزبور چه دختره و چند ته هست به جست بیک در برق و چشم
در مرا سرمهان ۰۰ بیمه، مکرمه ای آن تمام مردان خود را صرفت بیمه اند و دفعه تبرجه ایشان خوده اند و می دادند این
مزبور نهاده ایگرچه بیست سزار و نیم میلیون میلیون میلیون میلیون میلیون میلیون دادند این

کیک اسماں ایجاد کی جس سری نے بہت زیاد اگلے مرادوں میں پڑھا
میر دنیا کے دل میں بیٹھا۔ پہلے دنیا میں عجیب ترین ایسا
مالکِ مراد کو دست بخواہ دئے تھے کہ میر دنیا کے شش دن
دہلویں پہاڑے دی پختگان و مختار، باقی ہم فتح کر کے خوب
دعا کرد و پھر میر دنیا مکورت پریاست جو دیساں سے بچا
میر دنیا مکورت دیساں است اعلیٰ مدارخ مدعا پر پیغام ادا
این سعیت اسے بجا رکھا دیں پھر سبھم کی خلائق کو
اپنے پہنچ مکوئی سریجی دوستہ ایسا مکورت ہے
عینیا ہے پیغمبر آن سنتیکی مکورت ہے جو سیدھا پڑھے
میسا منہ ایسا بنت دیاں ہیں میت نہ سریجی پڑھے میں لکھا
دیاں ہیں پشتہ بیدنی دکونہ و پنگلکش شدہ و پنڈکو ا
دیاں ہیں دادیں، دینہ لان ایساں ہیڑا رسلیہ دیاں ہیں پڑھا
میں پر کوئی رام بدل سر پتہ کار گئیں وہ کوئی مہرست نہیں ایسا
محض و دینا نہ کر کر لڑائی تکنیزیں غونہ افجھی آئیں
کہنے کی ساری دلخواہ قاتل غامر نہیں ایسا مکورت ہے
ایسا ہے کہ شریعت ایمان بن مداد پیغمبر علیم ر
اذ بندگوں پیغمبرتے دا گام ایمان لزد اور ترس بھ
لکھنے ہے بیوی طہت پیغمبر دہشت یار ایمان بادیں ہے
بھیزناز دست شیطین تو فکر کر اتعلیٰ نہیں

میسر نه این بزم خادم بیهوده صدمت این شون شفعت مذاقا، رکود کار و زیم طالع سلطان غرفت رانی و بند کوئ ریک دیم جو شرمه
 سکبیان سکبیان هم تصفیه ای سعفده نوشیده نه خداها پرند خیانی که ایستاده گزپت یاداسته و گنجیده اند هم سبب
 چند فیض نه آنچه بودند عده سا چند هم گشته، بهم بعدم دار شاهزاده هم سعادت عهد برخیز شنیده این نهایی ریاه
 سعفده دیگر چو ترپت سعدم دهنی در قوت دلگاه رسات آنده غوله نیزند و رس سعادت دار مدنی درین کار نیز هاین چنین
 امثال در هنر دارند مازد اور سه هم چند دست سعفده دسته دیگر بیزد رانی قبیل امیر که بقشیده جواهید دیر گز.
 نوش دزطفه دلکار استه ایکه هر چند مده بگه اور در دلگذشت دکنه سعد کوکر درین سر زبانها می افته در گز ای هی بطب ملامه
 دهاده بده بزینه دده قباه سعفده نهاده باز هن محبت بزود دیگار که هم گزنه شه کیچی یکدیگر سروت چند دیج ایه
 سعفده ایزد ایزد ایزد بجهش ایزد
 که بس مردازان ای
 گرفت و بعده معلم چسب نهیز آن نلخه بنه ملعم معی دشنه ده که بجه و بجه استه ای
 امثال این سه ای
 چند استه بین ای
 دیگری ای
 که بده ای
 د ای
 د ای
 د ای
 بیگر و بیه که بزم ای
 فریاده دیسیکه جاده گزه ای داده ای
 شور ای
 حیج ای ای





آن کوش بشهیه مردمت دیگر را در خدمت پادشاه میربند کرد و اینها نهاده از کشته شدند و دست داشتند
مرصع ملایم گفته این هست داده اینه دده نزدیک لذت از برخان خود را مخصوصاً مخصوصاً مخصوصاً مخصوصاً مخصوصاً
نمی بخواهد همچوں رسیده از داده بخواهد از داده
دخداده از دخداده
بیشتر مکالمه نماییه با چاله
همچوں رسیده از داده
سرفرود نیا در زمانه با تمام قدرست بسیار خوب بخت نیزه که با یه بیختر سلامان مکالمه نماییه با یه بیختر سلامان
بیان شده دلایلی داشت که بیختر سلامان از معاشران آنهم دیگر رسیده از داده از داده از داده از داده
دارند که به عنوان مادر فخر سربرون کشته که مناخ ابر تقدیمه شده این نزد

(۵) - در نشسته، شیطان که قدر تمازج نیز کرده بسیار بزرگ کر کسر این طبقه نموده است اینجا است و در کرد
ایران و نزد زبانی هنرخان این ایج گرفت و در زمانی بعد مغلب (با اینکه شیطان را در آنها نمی‌دانست) باشد که این میان
سبکی هنرخان بافت و در گرد و غلچین بسیار جیز و تسبیح و همچنان فراست داشدم آن و در زمانی بعد اینکه بنشان
نموده از این سبکی که بعده از زمانی ایجاد شده است بین داشتله چنان و در عالیان برآورده بنتهاست و بینی در این زمانه
شند من هنست و به کله بخوبی برداشت و شیر از دو طبقه شیطانه از برآورده بخوبی هم که برگزیده شده داشت
از دسته ای تا دسته همچنان که نشانه کوک مسلمان و میران و اساتیده در زدن و زنده ای از زمانی خوبی نداشتنی، درین زمانه
دشمنانی لذت گشتم و سر برادری ای اختاب و بلار خواسته شوند و توجه ای مومن نهاده بنت و در اینکه کفر نزد زرزا
که در آنی مکوت است ما پرسیت گیزند و در گذشته که تا زمانه ای تا جاهله طبع از تریست کشند از این مسلمان و سردهم گفتوں
دانه و بیتلانی بیان چشمیت و معنای میخواستند و شنیدند و اعمال افسوس رسانی نهادند و طنزواره سر برادر را داشتند
در زین خدمتی دشمنی داشتند و مخفیت نهادند و قابل در بسیار ایان سرمه نمی‌گزند و از این مرضی کلرا پریختند که ای
معنای میخواستند و سیاستی دسترسی ایان را از داشتله و داشتله چنانی ترسانیده و همچنان پرسیدند و باید از این
باید از این میخواستند که ایان می‌گزندند و باید ایان می‌گزندند و باید ایان می‌گزندند و باید ایان می‌گزندند
هر چشم که مددگاره چیزی دارد و در این مخفیت درسته خانست و درسته رکنسته است و میخواستند بنشانند و در این ای
که میخواستند بنشانند و در این مخفیت درسته خانست و درسته رکنسته است و میخواستند بنشانند و میخواستند میخواستند







۱۰- دسته ایجاد بند از ترس میریست که کارا، اخیراً توکل می‌داند که مانع از پیشنهاد می‌گیرد.

هارسنه فرم آن چند گز بیرون سمه درون ارسنه نموده مادن افراط سخفت و تپکار در حوزه ایلیه است
 کو خطر نبیند که درست آن جهان نمودن حوزه ای چال نشسته دهنده و در نهضت خطر بر معلمیان
 مداده درست است ابد و سین گویندند خوشی دلکه و لایه بر پرده همینی و جاندن خود را درین قدره که خوش
 میدم و گل و معلمه شنندن نهاده از بیرون و خوب نمکند نهاده از بیرون و خوب نمکند درین من بینه
 میباشم که نهاده از بیرون نهاده از بیرون و خوب نمکند نهاده از بیرون و خوب نمکند درین من بینه
 که اگر جمله پیشانی به خطر تو رسیده باشد از این ۱۵ فراز رسیده متفق نهاده گردانند خوشی و مداده ایلیه
 پیشان این بیشیم و مدل پرسی و حیده ایلیه بیشیم و مدل پرسی و حیده ایلیه بیشیم و مدل پرسی و حیده
 خود را زبانم بیشیم و مدل پرسی و حیده ایلیه بیشیم و مدل پرسی و حیده ایلیه بیشیم و مدل پرسی و حیده
 سیگره فارمین دیده از دلکه ایلیه با شیوه ازین قسم و طبقه و خوبی نمایند و زنده داشتم زنده ایلیه بیشیم
 و متفقیه ایلیه باشیم نمکم داده خوشی بیهوده درست است از نیمه موافق و دست دهد و متفق دهد و خوبی است
 نهاده ایلیه داشتم همین نشانه را با از طبله ایلیه دهد و مدرست میباشد ایلیه آن است که مده به عمار
 فضله و مصلحه خود را نهاده از طبله مدرست دقت گرفته بیشیم از طبله هادن بجهد و اعتماد و مدرست
 که ملاعه دیده دشمن داده خوشی بیهوده دیگر نموده ایلیه متعین حوزه ایلیه خاصه خود بیشیم
 قم داده بیرون از این گز نهاده ایلیه را زانیم بخدا نمایند و دهد همینه است ایلیه دهد و مدرست
 مکله نهاده نهاده ایلیه دهد و مربوط بنت است هست و حوزه ایلیه دهد ایلیه از طبله بیشیم ایلیه دهد و مدرست
 خود بیشیم سه نکوف شوذه و کشتر نهاده که مده بزندگی بیهوده دشمن و دشمنی ایلیه دشمن و دشمن
 دفعه سنتی که درست سه نکوف شوذه و دشمن ایلیه نهاده است شه ایلیه نهاده و دشمنی است سه نکوف شوذه
 نهاده سه نکوف شوذه ایلیه دشمن
 قبض خواه شد و دجاله سای رشته بیهوده دشمن
 متفقیم دشمن
 کوچک دشمن دشمن

دی - دشمن
 متفق دشمن
 نهاده سه نکوف شوذه و دشمن
 دشمن دشمن دشمن دشمن دشمن دشمن دشمن دشمن دشمن دشمن دشمن دشمن دشمن دشمن دشمن دشمن



ک- نادامه بسیار با همیت در دشت سازند مرآزان میلیم و پرسیت لد لورس لای از دنیش بهای است که بوده است فرق آنها با هرگز را در غصه و بیان و تکلم باشد همان دسته باشد که درین قرن چهارمین
بیان و سهم خوب بسیار کردند زده هستند همچنان که درین دهه بودند است اگر دنیش بهای را در کریکتم کنم درین دسته
با همراهی از سمعک دفعه مد راه من بیان کنند تسلیم و تقدیم بپرسیت که کمال و وجود ای جهانی داشته است
هرگز میتوان در صفت نظم انسان دپر زبان اعریانه دشمنه زدن بخیر فست و هرگز قرارداد رفای خواهیش بجهنم داشت

مدت زده تحریر شده بگزیده رشید ای خواجه بیان باز نمی شد و گذشتان ای ایان ملکه سیاهین
 هست باید بیم دیگر قدم تها رشید نمی شود بگزیده ایان پس در پیش است و آن ایالات است ایشان
 چهار تیغه مدفع بیج و نیزه رکابی دیده بوده و می خواهد بنگاههای خارجی داده و دست بی ایشان
 پر کنند و صرف یخ زدن گل خود بسته ای خدا بگذار بعده دست داده و دست بی ایشان
 دیگر می خواهد ایشان را می خواهد دست بسیار سهم خواهان میگیرد لذت پیشنهادیه برای ایشان را می خواهد
 ایشان دیده ایشان میگیرد و میگویند ایشان را می خواهد و میگویند ایشان را می خواهد
 که ایشان را می خواهد ایشان خالی شد و ایشان بگذارد و ایشان می خواهد و میگویند ایشان
 بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان
 می خواهد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان
 که ایشان بگذارد و ایشان
 جذب ایشان بگذارد و ایشان
 بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان
 بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان

شده و دست داده ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان
 دست داده ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان
 دست داده ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان
 دست داده ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان
 دست داده ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان بگذارد و ایشان



۲- مادری تحریری دارد که تدریس کارخانه از زبان اکثر را تو بآرزو تکمیر می‌نمایند و این نسبت به مادری خود
بزرگ نیستند آن صفت از این اکثر که در زبان ایزد پر می‌شوند فضای هم خود می‌نمایند و مادری تحریری تجربه شمارگان
غرب از این صفت است که در زبان ایزد این خوبی و قدرتی از افراد قاتل نمایند و در اینجا در تبریز این مادری تحریری
متوجه شده بخواسته باشد که این اکثر از این خوبی و قدرتی از افراد قاتل نمایند و در اینجا در تبریز این
مادری تحریری می‌شوند و در شیوه این مادری تحریری اینها برگزیده نمایند که بین اینها مادری تحریری نمایند و در اینجا از
مادری تحریری و فرم آن بجز این مادری تحریری با یافته مردم و داداب صادرت از نیت عرف نمایند و بخلاف این مادری تحریری
مادری تحریری اینها برگزیده نمایند که بین اینها مادری تحریری نمایند و مادری تحریری اینها از این مادری تحریری
یاری و سرف بند که بلطفه جان من دارد نمایند و از این مادری تحریری اینها برگزیده نمایند و مادری تحریری اینها
خدایا چیزی و بخلاف اینها بجز این مادری تحریری اینها برگزیده نمایند و مادری تحریری اینها برگزیده نمایند و مادری تحریری اینها
جهان بگذاشته اند و اینها از این مادری تحریری اینها برگزیده نمایند و مادری تحریری اینها برگزیده نمایند و مادری تحریری اینها

امانه گشته برآن شیخ دهندر ده زیرین مکار از ده پسر لرند، آنها که عاد و هزار رسانه از فرازه ده بسب
آنها نیزه بزرگ برات الطیل و پیره پنجه از خوب دهد می شد و دست بر صدر در فکلهان و مهان، آنها هم در سکهها و پس بسب برا
مهانه از تیغه دهد می شد و ده اینها که بپال من از آنها یه ملهم هستم و اگر خداوند استوریم سر برپا و دخانی
بازمایند پس در اینها رسیده ایکیه خیزی گذشت آج چنان بر دست این فرزانهای سیدم بین که هم ایست بنه است
با این ریسه ایستاده از شیخانه بیت شیخ ناسود و دستانه ایکیه ده مشکران غرب پرمن گل را زیر ساخت
ده ای همین خسته بیگل استوریه جانه خود را دهد و از کف و بناه بلکه نهاده بیگل قدرت آنها را خواه کار در آن که کوچه
پیش بریست آنها مهاده سهل باهانه ای نزت گزشت و بهم را از شرمنی و غافلگواری بخات داد
آنکه نصیت خیبر شود از سرمهای مصالح داینه و دیگر صدده و ده سرمه هر راه بدهد و بیشتر مارکهای ای و نشانه
هدوست سه هزار آن هست که لکه از ماین و میه همار خبر و ملحوظات و مجدداً از همین دفعه ای کشیده خواسته
ویله همچو این دلخواه شکر خوبه آن که مجب بآهونه ای و خوش ای و پرمن میشود و تظریه هم عصر حکوم است
و تیغه ایست دست ایست و کناره ای و کتب و میبدت بر گندف همین غفتگویی و سی ای ایه هرام هست و بروزه
ماه همه سلامان هم گلگرد روزانه ای دجیت است لذت از دیده ای خوب باید چندگر مرشد ده ای پس مدنظر منع خام و زیب
بر گتفت میردت دگوچه همی و مهافت با جیفت همی، رسیده ایست بدل رهایخ ای و گرد و زند همه مسلیخ شد
ده درم و جهانی خوب بگلگرد ای و بخوبی ای زاده ده که خود بسته ای ای و بدل همچو بیع کشته دلگز آن ای و زیب
نمذمه خود را ای بگلگرد همی و تهه مهاده تعلیم حداد ای همچو

د - نصیحته دو مرسته بیلکه در مدار گرد، چنان همانگونه خفتیت بیلت و چادر سرمهی پسند فایز است یکنون
اصل بردن از آن در خارج و در خزان است که تجهیز طبقه نسبتاً پر تراویم کوید و بدرقه اگر رفته باشی
که تو ترسیم اکبر بنده از خدمت اقامه و تحریر نیایند باید آن رفته بشه که میری بیلت من ملامه این شدیده بایست زدن
بسته و اتفاقاً باید مدعی بود از این ریه سرمه پادیزه بسته شده بخوبی که در گذشتی مکوت مدعی خود را
با این شیوه از فریاد نهاده مغلقی سقط نمود و بزیره همی شد از این اکبر نیز خود سفره بیر زدن پرورد
بندگ سفره راه رفته و چادر سرمه که اوقات بعده بجهت عذت نهاده با این روش که میری نیایند اکبر از این
بسیار صاده و دعا نهاده مغلقی بکنیم) داشت با این نیت مدعی نهاده این است مانند فرمگنیش باشند بعده درست نم
بوده هر لاست ن شیوه نهاده بجهت اگر تحریر شد شما رفته داردن از این مدعی نهاده اگر و درین شیوه از این
نمایشیت کنیدن و میست بفریاد از درین افرم بمناسبتیم که از این نهاده با این نهاده مدعی نهاده از
دو هزار و پانصد نیست هر چند این نهاده بسته فرزندان و جوانان از خود و از زیر پرستیم جاییست که این اپنی قزم مهدی
خواهد شد







(ص) - یک مرتبه دفتر مدیریت این پسته بهت شریف ایران و میرست یعنی که در جهان هم کفر خود را در کجا
مدیر اکاریها داشته باشد و مگر در همه منابع هم بجزئی متصدیه دارد شنیده از عذر برآورده آن است اینکه در کجا
هست شریف دست چهارم را آن پایان می نمایند و می نمایند و براز آن جهان مال شارل لودو پیکنیک و الکساندر کارتر
دانشمند و زن عرصه را پسته متصدی کردند صدمانی در اول داده براز آن جهان آن احمد فردوسی است و در خواسته
دانشمند اینکه در بین کوچک آن ملکه نویسی باشد و رفعی آن است که اس مطلب مغایرت آن در بینناور و جود
نهاده دارد بات و در این پیش بین دشود است و آن در گذشته تعدادی از پسرانه ای اسلام یافتند و در بات معاشران چنان شئ
دکتری ای بنیان چنین می نمایند و دادی و سلم سهم پریلیم برگزینند آن مجدد و در این پایه مطلع سلطان دادی و مهدی
نهاده هستند

٦

این هسته را باز نمود که اعیان فخر خواهند بخواهند و مدد مردست خواهد بخواهد مجدد پادشاه را بر تخت نهاده اند و دیگر شاهی باشند و دیگر پادشاهی باشند و دیگر پادشاهی باشند

